فرهیختگان
farhikhteganonline
WWW.FDN.IR

پیرامون سینما رفتن و آدابش

همان لذتی که حرفش بود...

هومن جعفری
خبرنگار

برای جماعتی، لذت در سینماست. سینما رفتن... فیلم دیدن... فرو رفتن در تاریکی... گوش سپردن به صدای قژ و قژ دستگاه آپارات... دیدن گردوغبار سینما در تشعشع نور... نشستن کنار آدم‌هایی که هر کدام به دلایلی به سینما پناه آورده‌اند. یکی برای دیدن... یکی برای ندیدن... یکی برای نشنیدن... بعضی آمده‌اند تا با فیلم سرگرم شوند. بعضی‌ها هم سرشان گرم خودشان است. هرکسی به دلیلی به تاریکی سالن پناه آورده.

دنیای ما، دنیای آدم‌هایی است که یک روزی، یک جایی، زیر سقف سالنی، به دام افتادند. به دام عشق، پرده نقره‌ای... به سالن‌های سینما... به ستارگان هنری... به هنر هفتم... به عشق ورزیدن، به نور در تاریکی... مثل پلنگ‌هایی که شب‌ها به ماه حمله می‌کنند...

همه اینها را نوشتم تا برسم به این چند نکته:

سینما باید زنده باشد

مهم نیست چه کسی رئیس‌جمهور است و مهم نیست دلار را در صرافی‌ها با چه قیمتی تهیه می‌کنیم! تحت هر شرایطی، سینما باید زنده بماند. با هر وضعیت سیاسی یا با هر میزان از رضایت یا نارضایتی سیاسی، سینما باید زنده بماند همان‌طور که فوتبال و کشتی یا دانشگاه‌ها! این زنده ماندن هم صدالبته قواعد و قوانین خاص خود را دارد. یک زمان در مورد بقا صحبت می‌کنیم و یک زمان پیرامون بالندگی و رشد! سینمای ایران به حدی از فروش برای پرداخت حقوق کارمندان و کارگران و زنده نگه داشتن چراغ سالن‌های خود نیاز دارد. واقعیتی است انکارناپذیر.

چرا تعطیلی سینماها خبر بدی است؟

چندی پیش خبری آمد که هنرمندان حرفه موسیقی ناچار به فروش سازهای خود شده‌اند. در سینما شاید همین فرصت هم گیر بسیاری از هنروران نیاید. لوازم گریم را می‌شود فروخت؟ نورپردازها چه کنند؟ مسئولان صدا چطور؟ دستیار صحنه چه بفروشد؟ فیلمبرداران چه کنند؟ سیاهی‌لشکرها یا به اصطلاح هنرورها و بازیگرهای نقش‌های مختلف چه کنند؟ همه که سوپراستار نیستند پول‌های خوب به جیب بزنند. بقیه باید کار کنند تا کرایه خانه بدهند. تا بتوانند زندگی کنند. وقتی می‌گویم چرخ باید بچرخد، اینها هم هست. همان‌طور که در ورزش باید حواست به تدارکات و نگهبان ورزشگاه و کارمند باشگاه و مربی تیم‌های پایه هم باشد، در سینما هم باید همه را ببینی. به همین خاطر، وسط هر بحران سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی، سینما باید به حیات خودش ادامه بدهد. این موضوع از هر چیزی که فکرش را بکنید مهم‌تر است.

درس‌های اکران ۱۴۰۲

سینمایی که توانسته در یک فرصت کوتاه یک‌ماهه، یک میلیون نفر را فقط به تماشای فیلم «فسیل» دعوت کند، سینمای مرده‌ای نیست اما وقتی در مجموع به میزان فروش فیلم‌های دیگر نگاه کنیم متوجه می‌شویم سینما آنقدرها هم حالش خوب نیست. زنده است و نمرده ولی شرایط خیلی خوبی هم ندارد. قصه سینما اینجاست که نمی‌شود یک فیلم را یک میلیون نفر ببینند و بقیه فیلم‌ها را دویست هزار نفر!

نمی‌شود کل گیشه نوروز نزدیک به شصت میلیارد باشد که پنجاه و یکی دو میلیاردش سهم یک فیلم باشد و هفت تا هشت میلیاردش سهم فیلم‌های دیگر!

سینمای متوازن سینمایی است که حتی در اکران رمضان هم بتواند اندکی از رقابت را تجربه کند. چیزی که ما دیدیم رقابت نبود. کورس یک‌طرفه یک فیلم کمدی بود و بقیه صرفا تماشاچی بودند!

کلا سینمای ما در نوروز یک میلیون و دویست و نود هزار بلیت فروخته که یک میلیون و هشتادهزارتایش سهم فسیل بوده. بقیه روی هم صد و بیست هزار بلیت فروخته‌اند. شاید اگر فیلم‌های پرسروصدای دیگری اکران می‌شدند، بازار از این یک‌طرفه بودن خارج می‌شد. یک نکته را از یاد نبریم. برای بررسی گیشه ۱۴۰۲ باید یادمان باشد که اکران‌های ماه رمضان معمولا کم‌رمقند و فروش امسال فسیل، قطعا یکی از بهترین گیشه‌های ماه رمضان را رقم زده. به همان نسبت، فروش امسال نسبت به اکران نوروزی هم فروش خیلی قدرتمندی نبوده چون در نوروزها ما معمولا دوگانه‌ها و سه‌گانه‌های رقابت‌بالایی داریم. من هنوز یاد آن سالی هستم که در نوروز اخراجی‌های ۳ و جدایی نادر از سیمین رقابت بسیار فشرده‌ای را با هم داشتند. نوروز امسال هیچ رقابتی در کار نبود.

آیا باید به اکران فیلم خارج از سینما فکر کرد؟

سوالی که همیشه مطرح شده این است که آیا سینما تا وقتی سینما به حساب می‌آید که فیلمش را زیر سقف سینما بفروشد؟ آیا می‌شود سینما را از زیر سقف بیرون آورد؟ خب تلویزیون اولین پلتفرمی است که به ذهن می‌آید. فیلم‌های سینمایی بعد از پایان اکران به شبکه‌های تلویزیونی فروخته می‌شوند. اینکه آسان بود دیگر چه!

تجربه «درایواین سینماها» یا سینماهای پارکینگی در ایران خیلی تجربه نشده. ایده این است که شما سینما را در یک فضای باز برگزار می‌کنید و مخاطبان می‌توانند داخل ماشین خود فیلم را تماشا کنند. ایده‌ای است و صد البته شما برای ورود به محوطه باید بلیت بخرید و شاید خوراکی. یکی دیگر از روش‌ها سینماهای متحرک است که قدمتی طولانی مدت دارد. ایده این بود که با دستگاه‌های پخش از طریق اتوبوس‌ها، سینما به داخل روستاهای کوچک برده شود. پخش فیلم‌های آموزشی برای کشاورزان و خانواده‌ها و همچنین ایجاد سرگرمی برای کودکان روستا از اهداف این طرح‌ها بود.

به تدریج سینمای متحرک به پارک‌ها، مدرسه‌ها، مساجد و حالا کافه‌ها نیز رسیده. کانون پرورش فکری کودک و نوجوان هم سابقه چند دهه پخش فیلم‌های آموزشی و سرگرم‌کننده را دارد.

اینکه پخش فیلم در این فضاها و با این شرایط سودی برای سینما دارد یا نه، محل بحث نیست. محل بحث این است که عادت فیلم دیدن دسته‌جمعی و سینما رفتن از مردم گرفته نشود. مردم باید برای رفتن به سینما و تجربه دسته‌جمعی کنار هم بودن، وقت بگذارند. هر طرحی که به روشن ماندن چراغ سینما یا عادت دسته‌جمعی فیلم دیدن مردم کمک کند، حتما سود دارد. حتی اکران آنلاین محدود و تک‌سانس فیلم‌های تولید داخلی، به‌عنوان مثال فیلم‌های جشنواره‌های عمار هم ایده دیگری است که می‌تواند باعث هم سود بردن بخشی از جریان فیلمسازی جوان و تازه‌کار و هم آشنایی مخاطبان با آنها شود.

سینما به هر شکلی که جریان داشته باشد، زنده می‌ماند.

روایتی از یک تفحص

کتاب «میثاق عرشیان» نوشته عباس کاظمی کتاب جدیدی است که در روزهای پایانی سال ۱۴۰۱ توسط انتشارات گنجور منتشر شد. این کتاب به نوع شهادت شهدای شاخص به‌صورت مستند و داستانی پرداخته است. فرمانده پاسدار شهید غلامرضا کیان‌پور و فرمانده پاسدار شهید احمد عراقی از فرماندهان اطلاعات عملیات سپاه که نوع شهادت و عملکرد آنها در جنگ منحصربه‌فرد نیز بود، فرمانده پاسدار شهید مفقودالاثر کریم آخوندی، فرمانده پاسدار شهید مفقودالاثر منصور مختاری، فرمانده پاسدار شهید سلمان ایزدیار و فرمانده پاسدار شهید حسن نیاسری شهدای شاخصی هستند که شهادت آنها به قلم عباس کاظمی در این کتاب روایت شده است. این مجموعه که دارای عکس‌ها و مستندات است و مصاحبه‌ها و مداخل معتبر دارد، روایت‌های بسیار جذابی را برای مخاطب از این شهدای شاخص به ارمغان آورده است.

در ادامه بخشی از زندگینامه شهید جاویدالاثر منصور مختاری می‌آید که مربوط می‌شود به وقتی که خانواده شهید برای تشخیص هویت پیکر شهید می‌روند و لحظات عجیبی را تجربه می‌کنند:

«من کمالی مسئول اینجا هستم، بی‌زحمت برید راهروی سمت چپ. تابوت‌هایی که نیروهای تفحص آوردن اونجان. تقریبا اونا رو شناسایی کردن، اسامی و روی تابوت‌ها چسبوندیم. فقط یکی‌شون مونده که گذاشتیم انتهای راهرو.»

علیرضا منتظر ماند. چقدر این لحظات برای فاطمه سخت و نفسگیر بود. حس می‌کرد صدای خنده‌های منصور را می‌شنود. دلش می‌خواست به‌جای راه رفتن پُر درمی‌آورد تا سریع‌تر به او می‌رسید، ولی پاهایش به‌زحمت بدنش را به انتهای راهرو می‌کشیدند. نگاهی به علیرضا انداخت و برای لحظه‌ای به حال او که نمی‌توانست ببیند، غبطه خورد: «یعنی الان استخونای داداش منصور رو می‌بینم؟ چقدر منتظر بودم خودش بیاد، اون‌وقت باید... .»

با عالیه پا تند کردند تا از علیرضا و پرویز جا نمانند. آنها نیز حال‌شان دست کمی از او نداشت. با هم به انتهای راهرو رسیدند. حدودا ده- دوازده تابوت که پرچم جمهوری اسلامی ایران روی آنها کشیده شده بود در گوشه‌ای روی هم تلنبار شده و کاغذهای سفیدی که اسامی شهدا روی آن نوشته شده بودند خودنمایی می‌کردند.

نور سبزرنگی از پنجره راهرو به داخل می‌تابید و آرامش زیادی را به فضا القا می‌کرد. این صحنه در نگاه اول، آدم را یاد صحن امامزاده‌ها می‌انداخت. کمی که نزدیک‌تر شدند، تابوتی را که آقای کمالی می‌گفت، دیدند. دیدن تابوتی که تک‌وتنها در گوشه راهرو بود، حس غریبی داشت. انگار یکی از درون آن صدا می‌زد: «بیایید، من اینجا هستم!»

پرویز به خیال اینکه تابوت سنگین است خم شد تا آن را بلند کند، ولی با ناباوری یک طرفش از زمین کنده و به هوا برخاست. این‌بار بیشتر احتیاط کرد. علیرضا چون نمی‌توانست ببیند، هنوز ایستاده و منتظر بود تا عالیه جای نشستن را به او نشان بدهد. فاطمه کمی ترسیده بود، ولی سعی می‌کرد به روی خودش نیاورد.

در مقابل چشمان ناباور او تابوت باز شد. علیرضا همین که احساس کرد پرویز در آن را باز کرده است شروع کرد به سوال پشت سوال. استخوان‌ها را در پارچه سفید کتان پیچیده بودند. او لبه تابوت را گرفته بود و سعی می‌کرد از صحبت‌های آنها چیزی دستگیرش شود، ولی هق‌هق بلند پرویز در حینی که پارچه را از روی استخوان‌ها کنار می‌زد گویای همه‌چیز بود. فاطمه و عالیه نیز اشک‌هایشان از فرط بی‌قراری جاری بود. وقتی پارچه را کنار زدند، علیرضا با درایت سعی کرد کنترل اوضاع را به دست بگیرد: «فاطمه، عالیه حرف بزنین ببینم چی می‌بینین؟»

این جمله دل فاطمه را بیشتر به درد می‌آورد. در مقابلش استخوان‌های منصور رو در سوی دیگر علیرضا که چشمانش را در جبهه از دست داده نشسته بود. این جنگ چه چیزهایی را که از او نگرفته بود. آرامش و شادی خانه‌ای که همیشه خنده در آن موج می‌زد. لبخند پدر و مادرش که پس از این وقایع بر لبان‌شان خشکیده بود و از همه بدتر خودش که در این فراغ لحظه‌ای آرام و قرار نداشت.

پس از منصور به هر دری زده و به‌سراغ هر دوست و آشنایی که برادرش را می‌شناختند رفته بود تا بلکه اثری از او پیدا کند، ولی حالا مشتی استخوان در مقابلش قد علم کرده بودند. استخوان‌هایی که هنوز معلوم نبود برای منصور است یا نه. مانده بود در جواب علیرضا چه بگوید. آرام دستش را روی دست او گذاشت و اشک‌های حسرتش را پاک کرد: «چند تا استخون دست و... !»

پرویز دست برد و شلوار طوسی‌رنگی که سالیان دراز زیر خروارها خاک مانده و پوسیده بود را آرام بلند کرد: «ای کاش به مامان می‌گفتیم می‌اومد یا لااقل می‌تونستیم ازش بپرسیم منصور همچین شلواری داشته یا نه.»

فاطمه سریع جواب داد: «داداش اصلا شلوار کردی نمی‌پوشید.»

پرویز یک لنگه پوتین را که هنوز استخوان پا توی آن قرار داشت بیرون کشید. با اندوه به آن زل زده بود و اشک‌هایش را با آستینش پاک می‌کرد.

علیرضا دوباره به حرف آمد: «تو کیسه دیگه چی هست؟»

فاطمه جواب داد: «یه پوتین که هنوز استخون پا توشه.»

علیرضا انگار چیزی به ذهنش رسیده باشد، گفت: «سایز پای منصور رو می‌دونید؟»

پرویز جواب داد: «آره، چهل و دو بود.»

«خب پس یه نگاهی بنداز ببین سایزش چنده.»

پرویز پوتین را چرخاند و خاک و استخوان توی آن روی پارچه ریخت. با دقت به کف آن خیره شد، ولی چون سال‌ها زیر خاک مانده بود، شماره‌اش معلوم نبود. فاطمه سعی کرد با گوشه چادر، خاکی که به کف پوتین چسبیده بود را پاک کند. حالا تقریبا شماره آن قابل خوانش بود. همین که عدد سی‌وهشت از دهانش بیرون آمد، علیرضا گفت: «پس این جنازه منصور نیست.»

پرویز هم حرف او را تایید کرد. آنها که دوباره ناامید شده بودند، استخوان‌ها را مرتب توی پارچه چیدند و در تابوت را بستند. تمام این اتفاق‌ها در سکوت رخ داد و دیگر هیچ‌کدام حرفی نمی‌زدند، فقط فاطمه بود که در خیالش حرف می‌زد: «خدا رو شکر که به بابا و مامان چیزی نگفتیم.»

علیرضا و پرویز که از در معراج بیرون می‌آمدند یاد مرد میانسالی افتادند که آن‌شب در مسجد حرف‌هایشان را شنیده بود. صدای او در ذهن هردوی آنها می‌پیچید: «حتی اگه جنازه مال خودتون نباشه، برید بگیرید تا خیال خانواده‌تون راحت بشه.»

کتاب «میثاق عرشیان» در ۳۸۰ صفحه قطع رقعی توسط انتشارات گنجور منتشر شده است.

از عباس کاظمی، نویسنده این کتاب علاوه‌بر میثاق عرشیان تاکنون کتاب‌های زندگینامه سردار شهید محمدباقر آقایی به نام «پیمان خون» و زندگینامه دو تن از شهدای شاخص استان البرز به نام «ره‌یافتگان» منتشر شده است. مقالات و دانشنامه‌های متعدد شهدای شاخص از آثار دیگر این نویسنده است.

نوبت دوم

شرکت ملی گاز ایران
شرکت گاز استان البرز
(سهامی خاص)

فراخوان مناقصه عمومی همزمان با ارزیابی کیفی ساده یک مرحله‌ای
خرید دوربین حفاظت الکترونیک حراست شماره تقاضا ۳۳۸۰۸۰۱۱۰۸

شرکت گاز استان البرز در نظر دارد مناقصه عمومی همزمان با ارزیابی مناقصه به شماره نیاز در سامانه ستاد(۲۰۰۱۰۰۱۴۰۲۰۰۰۱۱۵) و شماره فراخوان پایگاه مناقصات (۵۳۱۴۱۰۹۳) را از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی (دولت) برگزار نماید.

مبلغ برآورد اولیه ۱۵،۳۱۸،۰۰۰،۰۰۰ ریال

مبلغ تضمین شرکت در فرآیند ارجاع کار مطابق آیین‌نامه تضمین معاملات دولتی به شماره ۱۲۳۴۰۲/ت۵۰۶۵۹ هـ تاریخ ۱۳۹۴/۰۹/۲۲ به مبلغ ۷۶۵،۹۰۰،۰۰۰ ریال

آخرین زمان مهلت دریافت اسناد توسط مناقصه گر در سایت تا ساعت ۱۶:۰۰ روز یکشنبه ۱۴۰۲/۰۱/۲۰

آخرین زمان بارگذاری اسناد توسط مناقصه گر در سایت تا ساعت ۱۶:۰۰ روز دوشنبه ۱۴۰۲/۰۲/۰۴

زمان بازگشایی پاکت‌ها (از طریق سامانه ستاد)

گشایش پاکت «الف، ب، ج»: ساعت ۰۸:۰۰ روز یکشنبه تاریخ ۱۴۰۲/۰۲/۱۰

شرایط مناقصه گر: فروشنده الزاما می‌بایست عضو وندور لیست حراست نفت باشد.

تامین کنندگان با ارائه نامه رسمی از شرکت‌های تولیدکننده مورد تایید سازمان می‌توانند در مناقصه شرکت نمایند.

آدرس: استان البرز، کرج، میدان طالقانی، بلوار تعاون، خیابان فرهنگ، روبه‌روی تربیت ۶، شرکت گاز استان البرز، اموروپیمان‌ها

تلفن: ۰۲۶-۳۴۱۸۷۱۴۴ نمابر: ۰۲۶-۳۲۵۲۰۸۶۸

شماره شناسه ۱۴۷۰۳۰۱

نوبت اول

شرکت ملی گاز ایران
شرکت مجتمع گاز پارس جنوبی

آگهی فراخوان ارزیابی کیفی مناقصه عمومی دومرحله‌ای – تجدید ۱

شرکت مجتمع گاز پارس جنوبی (پالایشگاه نهم «فاز ۱۲») در نظر دارد اقلام مورد نیاز خود را با شرایط ذیل به‌صورت برگزاری مناقصه عمومی دومرحله‌ای از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (سامانه ستاد) تامین نماید.

شماره فراخوان در سامانه ستاد ایران: ۲۰۰۱۰۹۷۵۸۷۰۰۰۰۷۵

شماره مناقصه و تقاضا: شماره مناقصه R۹/۴۰۱/۱۵ و شماره تقاضا ۰۱۱۰۰۴۲

موضوع و شرح مختصر اقلام درخواستی: Complete Ball Valve With Gearbox (ساخت داخل)

مبلغ برآوردی مناقصه: ۶۳،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال

مبلغ تضمین شرکت در فرآیند ارجاع کار: ۳،۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال

نوع تضمین شرکت در فرآیند ارجاع کار:

تضمین شرکت در فرآیند ارجاع کار به‌صورت یکی از تضامین قابل قبول وفق آیین‌نامه تضمین شماره ۱۲۳۴۰۲/ت۵۰۶۵۹ه مورخ ۹۴/۰۹/۲۲ هیات وزیران می‌باشد.

تاریخ‌های مهم در فرآیند برگزاری مناقصه از طریق سامانه ستاد ایران:

زمان اولین انتشار آگهی/ارسال به صفحه اعلان عمومی: ۱۴۰۲/۰۱/۲۰

مهلت بارگیری و دریافت اسناد ارزیابی کیفی از سامانه ستاد ایران: ۱۴۰۲/۰۱/۳۰

مهلت بارگذاری و ارسال پاسخ استعلام و مدارک ارزیابی کیفی در سامانه ستاد ایران: ۱۴۰۲/۰۲/۱۴

آخرین مهلت بارگذاری پیشنهادات فنی و مالی در سامانه ستاد ایران:

پس از ارزیابی کیفی مناقصه گران مستندات دریافت پیشنهاد فنی و مالی به همراه برنامه زمانی از طریق سامانه ستاد ارسال می‌گردد.

آدرس مناقصه گذار:

استان بوشهر- کنگان- کیلومتر ۱۵ جاده عسلویه- مجتمع گاز پارس جنوبی- پالایشگاه نهم(فاز۱۲)

- کد پستی: ۷۵۳۹۱۷۱۰۵۷

تلفن: ۰۷۷۳۱۴۶۳۹۱۳-۰۷۷۳۱۴۶۳۷۲۸- فکس: ۰۷۷۳۱۴۶۳۳۲۷-۰۷۷۳۱۴۶۳۳۵۱

بدیهی است کلیه فرآیند برگزاری مناقصه الکترونیکی از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (سامانه ستاد) به نشانی: WWW.SETADIRAN.IR انجام می‌پذیرد و به پیشنهادهای خارج از سامانه ستاد هیچگونه ترتیب اثری داده نخواهد شد و مناقصه گران بایستی نسبت به ثبت نام در سامانه ستاد و دریافت گواهی امضاء الکترونیکی اقدام نمایند.

مناقصه گران می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر به سایت WWW.SPGC.IR مراجعه یا با شماره تلفن‌های ۰۷۷۳۱۴۶۳۷۲۸-۰۷۷۳۱۴۶۳۹۱۳ تماس حاصل فرمایند.

روابط عمومی شرکت مجتمع گاز پارس جنوبی

شماره شناسه ۱۴۷۳۹۵۴